

بقلم : آقای طاهری شهاب

خاور ساروی

سید بزرگوار و عالم و عابد نحریر مرحوم آقا سید محمد خاوری متخلص به (خاور) از کبار علمای شیعه امامیه و از بزرگان فقهای اثنی عشریه است که در حدود سال ۱۲۳۲ هجری قمری در شهر ساری قدم بعرضه هستی نهاد و در آغاز عمر نزد علمای عصر در موطن خویش کسب علم نمود و برای طلب معرفت و حصول رتبه کمال از دیار خود مسافرت فرموده به عتبات رفته و در خدمت شیخ مرتضی انصاری بتعلیم علوم دینی اشتغال ورزیده و پس از بیست و چهار سال اقامت در نجف بعلت درگذشت پدرشان میرسید اسمعیل به ساری مراجعت و ضمن تکفل امور خانوادگی بامرارشاد مردم پرداخت .

مرحوم آقا سید محمد در زهد و تقوی چنان معروفیت و محبوبیتی بین جامعه کسب نموده و چنان مورد اعتماد و اعتقاد و احترام خلائق واقع شده بود که اگر مرافعه ای بین دو نفر بوقوع می پیوست بزرگترین دلیل قاطع واقناع کننده آنها سوگند به (جد آقا سید محمد) بوده است و مردم شهر ساری برای استشفای مرضای خود از آب وضوی این سید کریم تبرک می جستند چنانکه هنوز هم معمربین بخانواده او نذورات میدهند .

از این سید بزرگوار داستاها راجع به کشف و کرامات او نقل مینمایند که همگی حاکی از خلوص نیت و وارستگی و زهد سرشار اوست بمال دنیائی دلبستگی نداشته و باوصف آنکه دارای عائله بسیاری بود حتی خانه مسکونی او را ارادتمنداناش خریداری و تحویل داده بودند و پس از مرگش کلبه ماترك او را بین چهار پسرش

تقسیم نمودند بهر يك نود و پنجریال ارثیه تعلق گرفت .

از مرحوم خاوری آثار نظمى قلیلی باقیمانده که بهمت نواده او آقای سید مرتضی شریف زاده در دفتری گردآوری شده و مقداری هم از اشعارش را (قصاب مازندرانی از شعرای همعصر و صاحب او) در سفینه‌ای جمع‌آوری نموده است او با وصف اینکه فقیه و از عوالم ذوقی مهجور بوده و شعر را بر سبیل تفنن میسرود باز هم در خلال بعضی از ابیاتش شور و حالی مشهود است که حاکی از قریحه عرفانی اوست .

از جمله سراینده‌گانی که با او محشور بودند و در اوصاف او شعرهایی سروده‌اند یکی مرحوم سید محمد کاظم پاچائی ساروی و دیگر مرحوم قصاب‌بار-فروشی است .

سید محمد خاوری در ربیع الاول سال ۱۳۱۰ هجری قمری دارفانی را وداع و جنازه‌اش را با تشریفات پرشکوهی به مشهدالرضا (ع) حمل و بخاک سپردند و مرحوم مفتون ساروی از اجله آن زمان قطعه‌ای در مرثیت و ماده تاریخ فوت او سروده که ما بطور اختصار چند بیت از آنرا نقل مینمائیم :

سیدی پاکیزه سیرت رخت بر بست از جهان

در جنن جاودانی باد یارب جای وی

پارسائی صاف کرد عالم را وداع

یک جهانی زنده بود از لعل شکر خای وی

بود طالع نجم دین همواره او را از جبین

بود دایم نور ایمان ساطع از سیمای وی

آنکه بود آب وضوی اوشفای هر مرض

در مرض آخر دو تا شد قامت رعناى وی

در ربیع اول آمد نخل عمرش را خزان

شد جهان بر ما خزان از مرگ محنت زای وی

گفت (مقنون) ماده تاریخ فوتش را که شد

در بگلزار بهشت جاودان مأوای وی - (۱۳۱۰)

اینک نمونه‌ای از آثار نظمی او را جهت احیای آثارش بوسیله مجله نفیس

ارمغان، ارمغان فضاء مینماید:

غزل

باز دل شد بسته زلف بتی پیمان گسل

کافری، غارتگری، آئین کشی، ایمان گسل

دوستان را تار گیسویش پریشانی فزای

عاشقان را تیغ ابرویش سروسامان گسل

لطف لفظش بی نهایت عیسی مریم نمای

سحر چشمش معجزات موسی عمران گسل

بسد او در تکلم حقه گوهر فیروش

لولوی او در تبسم رشته مرجان گسل

روز وصلش مایه شادی و ایجاد سرور

شام هجرش دل گدازوتار و بوز جان گسل

تیر آهم چون اثر در قلب اوسازد که خود

جوشنش باشد خدنگ آه را پیمان گسل

چون شود (خاور) خریدارش که حسن روی اوست

رونق بازار حسن یوسف کنعان گسل

غزل

غم فراغ تو هر گز نمی رود از یاد
 که داده خانه امیدواریم برباد
 میسرم نشود يك نظر جمال ترا
 زجورت ای بت نامهربان دوصد فریاد
 زسوزش دل اگر غافلگی زشمع آبرس
 که آن شراره که برخاست در کجا افتاد
 ازین چه باک ترا ناله می کنم شب وروز
 که در کنار حریرقان نشسته دلشاد
 گهی بوادی غم مبتلا چه مجنونم
 زعشق روی تولیلی وش جفا بنیاد
 بغیر زلف تو دردام کس نیفتادم
 تو آنکسی که کنی صید خویشتن صیاد
 اسیر سلسه گیسوی تو شد (خساور)
 نخواهد آنکه دگر باره اش کنی آزاد

رباعی

هندوی لبث بغارت جان بنشست
 یاخضر بسر چشمه حیوان بنشست
 یا یوسف مصری است کز جور زمان
 درکنج چهی زکید اخوان بنشست

مکاتبه منظوم

این قطعه را مرحوم خاوری بعنوان شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا

حاکم طبرستان که مردی ادیب بوده منظوم داشته .

ای آنکه بفعل باطل و حق	رای تو مسلم و محقق
نیکو خط تو رقیمه صدق	نوگ قلمت بعدل منسق
چون نظم موثقت بدیدم	این نظم مرا بشد منسق
در شعر چه پاریسی چه تازی	گر انوریم و گر فرزدق
با آنکه بنظم اوستادم	این فن کساد را چه رونق
وین طرفه که تحفه یادگارست	در وصف محاسن تو عایق
ایشخص کمال و عین انصاف	ایمحض صدور و خیر مطلق
ای آنکه ز لطف و رأفت تو	اغصان ملاطفت مورق
وعدت همه وافی و منجز	قول تو براستی مصدق
این چشم امید من بسویت	وین دست بدامن تو ملفق
من منتظر وصال محبوب	تا چند مواصلت معوق

حکمت

رندی که بخورد و بدهد به از عابدی که روزه دارد و بنهد .
هر که ترك شهوات از بهر قبول خلق داده است از شهوت حلال بشهوت
حرام افتاده است . معصیت از هر که صادر شود ناپسندیده است و از
علماء ناپسندیده تر که علم سلاح جنگ شیطان است و خداوند سلاح
را چون با سیری برند شرمساری بیشتر برد . شیطان با مخلصان بر
نمی آید و سلطان با مفلسان .

(سعدی)